

تأثیر ولایت عهدی امام رضا علیه السلام بر قیام‌های علویان

سیدا ذکار نقوی*

چکیده

با توجه به نقش علویان در حوادث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر خلافت عباسی و ستم خلفای عباسی در حق آنان، برخی از علویان زیدی‌مسلمک، قیام‌هایی بر ضد خلافت طراحی نمودند و در نتیجه، بحران‌های بسیاری برای عباسیان به وجود آمد؛ به گونه‌ای که سرکوبی و مقابله با این شورش‌ها، چالش اصلی خلافت عباسی بود.

بهویژه که قیام‌های علویان در مناطق مختلفی مانند خراسان، حجاز و عراق، با استقبال مردم رو به رو گردید. انتساب علویان به خاندان رسالت، در پیوستن مردم به آنان نقش بسیار زیادی داشت، اما ظلم عباسیان به مردم و علویان نیز در این زمینه بی‌تأثیر نبود؛ لذا قیام‌کنندگان نیز مردم را به «الرضا من آل محمد»^{علیهم السلام} و مبارزه با ظلم فرامی‌خواندند و مردم نیز به سرعت به آن می‌پیوستند. در این جهت، مأمون با طرح مسأله ولایت‌عهدی امام علیه السلام، شورش‌های مردمی را فرو نشاند. اما از سوی دیگر، مسأله ولایت‌عهدی، نقطه عطفی در تاریخ تشیع بهشمار می‌آید که حقانیت امامان را در میان بسیاری از افراد جامعه اثبات کرد. در این مقاله به ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام و چگونگی تأثیر آن بر قیام‌های شیعی می‌پردازد.

واژگان کلیدی

امام رضا علیه السلام، قیام‌های شیعی، ولایت‌عهدی، مأمون، عباسیان، خراسان، مرو.

* کارشناس تاریخ اسلام، پاکستان.

قیام‌هایی به دنبال مسأله ولایت‌عهدی امام رضا^{علیه السلام} صورت گرفت که ولایت‌عهدی آن حضرت در آنها نقش زیادی داشت. مسأله مهم دیگر، انتقال ولایت‌عهدی از عباسیان به علیان بود که بزرگان عباسی از آن وحشت داشتند. لذا نظر آنها درباره این ولایت‌عهدی، بررسی خواهد شد.

امام رضا^{علیه السلام} و مأمون، در سال ۱۹۸ قمری، بیعت عمومی کردند^۱ و مأمون مرکز خلافت خویش قرار داد، در حالی که مقر خلفای پیش از او بغداد بود. مأمون به سبب کارهای فراوان ماههای نخستین خلافتش، در ابتدا با امام رضا^{علیه السلام} کاری نداشت و آن حضرت نیز در مدینه به فعالیت‌های فرهنگی، علمی و رهبری شیعیان اشتغال داشتند، اما طولی نکشید که از وجود امام^{علیه السلام} در مدینه احساس خطر کرد و تصمیم گرفت آن حضرت را به مرکز خلافت احضار نماید.

مأمون در سال ۲۰۰ قمری، رجاء بن ضحاک و یاسر خادم را نزد علی بن موسی^{علیهم السلام} فرستاد تا ایشان را بیاورند. همان سال دستور داد تا فرزندان عباس را از زن و مرد و کوچک و بزرگ شمار کنند که تعداد آنها ۳۳ هزار نفر بود. وقتی علی بن موسی پیش مأمون رسید، مأمون خواص یاران خود را فراهم آورد و گفت: «در فرزندان عباس و فرزندان علی^{علیهم السلام} نگریستم و هیچ کس را از علی بن موسی الرضا برای خلافت شایسته‌تر ندیدم». سپس به عنوان ولایت‌عهد با او بیعت کرد و نام مبارک آن حضرت را به دینار و درهم سکه زدند و دختر خودش ام‌حبیبه را به تزویج آن حضرت درآورد و دختر دیگر ش ام‌فضل را به امام جواد^{علیه السلام} به زنی داد^۲. بیعت با علی بن موسی^{علیهم السلام} در ماه رمضان سال ۲۰۱ قمری رسمی انجام گرفت.^۳ حوادث سیاسی مربوط به امام، بیشتر در دورانی رخ داده که ولایت‌عهدی آن حضرت مطرح گردیده و پیش از آن، موارد بسیار کمی درباره برخوردهای سیاسی ایشان نقل شده است.^۴

۱. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۴.

۲. مسعودی، مزوج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۱؛ شیخ عباس قمی، متہی‌الامال، ص ۸۹۵؛ شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله، ترجمه رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۸.

۳. ابن اثیر، الكامل، ج ۲، ص ۱۱۱؛ سمیره، اليشی، مختار، جهاد شیعه در دوره اول عباسی، ترجمه کاظم طباطبائی، ص ۳۸۷.

۴. میون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۹؛ رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۴۲۶.

ولایت عهدی

تزلزل موقعیت سیاسی مأمون و قیام‌های علویان در سرزمین‌های اسلامی، او را بر آن داشت تا به سیاست پیشین عباسیان که با شعارهایی به نفع علویان، حکومت عباسی را از آن خود ساختند، تمسک جوید و رژیم عباسی را با تدبیری زیرکانه از سقوط حتمی نجات بخشید. از این رو، با احضار و وارد ساختن امام رضا^{علیه السلام} در دستگاه خلافت، در صدد خاموش کردن قیام‌ها برآمد. مأمون تا سال ۲۰۱ قمری، تمام سرزمین‌های اسلامی را زیر سلطه خود درآورد.^۱ برای مأمون آسان نبود که از خانواده و فرزندان پدرش و یا دیگران، هر کس را بخواهد به این مقام برگزیند، بلکه ناگزیر بود هر گامی که در این راه بر می‌دارد، جنبه‌های گوناگون آن را محاسبه کند و تجربه‌های گذشته را با آن‌چه در آینده پیش‌بینی می‌شود، بسنجد. علاوه بر این، برای وی مشکل بود که خلافت را از خاندان بنی عباس بیرون برد و آن را به علویان یا دیگران بدهد. علل و اسبابی که مأمون را وادر کرد تا ولایت عهدی را بر امام رضا^{علیه السلام} تحمیل کند، خواهد آمد. اما بی‌گمان مأمون با انتخاب امام رضا^{علیه السلام} برای این مقام، هوش فراوانی از خود نشان داده است؛ زیرا این کار، گروه زیادی را که هسته اصلی مخالفت با حکومت بودند، به اطاعت و فرمان خود درآورد.^۲ با این که مأمون در خانه هارون‌الرشید تربیت شده بود و هارون از مخالفان سرسخت اهل‌بیت و تشیع بود، از ابتدای امر، سعی کرد تا با علویان از در آشتی درآید^۳ و مأمون از اظهار محبت به اهل‌بیت^{علیهم السلام} خودداری نمی‌کرد و می‌گفت: «من همیشه اهل‌بیت^{علیهم السلام} را دوست می‌داشم؛ اما برای نزدیکی به پدرم هارون، به آنان اظهار دشمنی می‌کرم».^۴ بی‌تردید باید ولایت عهدی امام رضا^{علیه السلام} را مهم‌ترین موضوع دوران زندگی آن حضرت به شمار آورد. مأمون به انگیزه‌هایی که برای تاریخ‌نگاران کاملاً آشکار نیست، امام رضا^{علیه السلام} را از مدینه به خراسان احضار کرد و در ابتدا خلافت را به وی پیشنهاد نمود. فضل بن سهل که مظہر آرمان‌های ایرانی بود، به شدت در پشت او ایستاد تا این که پیروزی را برای او ضمانت کرد. مأمون هم چاره نمی‌دید جز ارضی احساسات ایرانی که از خاندان حضرت علی^{علیهم السلام} حمایت می‌نمودند و با آنان هم‌دردی می‌کردند. به همین سبب، با خداوند متعال پیمان بست که اگر بر برادرش پیروز شود، خلافت را به یکی از برترین افراد خاندان

۱. روح‌الله، حسینیان، چهارده قرن تلاش شیعه، ص ۸۴.

۲. محمدجواد، فضل‌الله، تحلیلی از زندگانی امام رضا، ترجمه محمدصادق عارف، ص ۱۰۸.

۳. چهارده قرن تلاش شیعه، ص ۶۷.

۴. همان، ص ۶۷؛ صدوق، عیون اخبار‌الرضا، ج ۲، ص ۱۸۵.

علی ع بسپارد. سرانجام پیروزی وی به این انجامید که به وعده خویش وفا کند، لذا امام رضا ع را بر اساس پیشنهاد فضل بن سهل، جانشین و ولی عهد خود انتخاب کرد.^۱

نکته مهم که باید به آن توجه داشت و آن را بررسی کرد، مسأله اطلاع‌رسانی امام رضا ع به مسلمانان است. آن حضرت با امکاناتی که در اختیار داشتند، باید به شیعیان و مسلمانان اطلاع می‌دادند که این پذیرش اجباری است و به معنای به رسمیت شناختن حکومت مأمون و مشروعیت داشتن آن نیست.^۲ روش‌های آن حضرت برای آشکار کردن ولايت‌عهدي اجباری عبارتند از:

۱. مقاومت در رفتن: وقتی مأمون تصمیم گرفت که آن امام را به عنوان ولی عهد خود نصب کند، ابتدا به آن حضرت نامه نوشت و از ایشان خواست که خود به مردو بیایند، ولی آن حضرت قبول نکردند مأمون همچنان اصرار می‌کرد و از ایشان می‌خواست که به خراسان بیاید، به گونه‌ای که امام رضا ع یقین کردند که مأمون دستبردار نیست.^۳ آن حضرت در آمدن به خراسان مقاومت می‌کردند مأمون لشکری را به سرپرستی رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم خویش، به مدینه فرستاد تا امام را به زور به خراسان بیاورند.^۴

۲. كيفيت خدا حافظي با پیامبر ص: محول بجستانی می‌گويد:

هنگامی که پیک بردن امام رضا ع از خراسان به مدینه آمد، من در مدینه بودم. آن حضرت برای وداع با رسول خدا ص وارد مسجد شد و چندین بار با آن حضرت وداع کرد؛ هر بار که وداع می‌کرد، عقب می‌رفت و دوباره نزد قبر رسول خدا ص می‌آمد و با صدای بلند گریه و زاری می‌کرد. جلو رفتم و سلام کردم. پس از جواب سلام، به آن حضرت تبریک گفتمن. حضرت فرمود: «مرا به حال خود واگذار! من از کنار جدم می‌روم و در غربت می‌میرم و در کنار هارون دفن می‌شوم».^۵

۳. كيفيت خروج از منزل: حسن بن علی وشا می‌گويد:

امام به من فرمود: وقتی خواستند مرا از مدینه بیاورند، تمام خانواده جمع شدند و به آنان دستور دادم برایم گریه کنند و... به آنان گفتمن: اما من هرگز به سوی خانوادهام بر نمی‌گردم».^۶

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۴۵۴؛ محمد سهیل طقوش، دولت عباسیان، ص ۱۳۴؛ مفید، ارشاد، ترجمه، سیده‌اشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۶۶؛ احمد مختار العبادی، فی التاریخ العباسی والفارضی، ص ۱۰۳.

۲. محمد مرقصی، ولايت‌عهدي امام رضا، ص ۶۶

۳. صدوق، ج ۲، ص ۱۴۸؛ ولايت‌عهدي امام رضا، ص ۶۶-۶۷.

۴. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۴۸.

۵. همان، ص ۲۱۸.

۶. همان، ص ۲۱۹.

۴. مقاومت در پذیرش پیشنهاد ولايت‌عهدي: چون حضرت رضا^{علیه السلام} به مرو رسيد، مأمون پذيرش خلافت را به او پیشنهاد کرد و آن حضرت نپذيرفت. در اين زمينه مذاكرات زيادي انجام شد و حدود دو ماه اين وضع گذشت، ولی امام رضا^{علیه السلام} حاضر به پذيرش نبودند^۱. اين مساله نشان مي‌دهد که آن حضرت از روی اجبار و اکراه، به دعوت مأمون پاسخ مثبت داده‌اند.

در طول اين دو ماه هر روز امام رضا^{علیه السلام} در بین مردم محبوبیت بيشتری می‌يافتد و خطری که از ناحیه آن امام حکومت مأمون را تهدید می‌کرد، روز به روز شدیدتر می‌شد. اوضاع به گونه‌ای پيش می‌رفت که مأمون در يك مذاکره علني امام را تهدید کرد که «اگر ولايت‌عهدي را نپذيری، تو را خواهم کشت.^۲» مذاکرات بین امام و مأمون در مورد خلافت و ولايت‌عهدي اين گونه مطرح شده که مأمون عرض کرد: «من تو را به علم و دانش، برتری، زهد، تقوا، و عبادت می‌شناسم و تو را شايسته‌تر به خلافت از خودم می‌دانم.» امام فرمود: «به عبادت برای خدا افتخار می‌کنم و بی‌اعتباي به دنيا، اميدوارم از شر دنيا رهایي یابم...»^۳ مأمون گفت: «تصميم گرفته‌ام خود را از خلافت کنار بکشم و تو را به عنوان خليفه معرفی کنم.» امام فرمود: «اگر خلافت از آن توست و خداوند برای تو قرار داده است، جاييز نيست لباسی را که خداوند بر تو پوشانده، درآوری و به تن ديگري پيوشاني و اگر خلافت از آن تو نيست، جاييز نيست برای من قرار دهی.»^۴

مائمون گفت: «چاره‌اي جز پذيرفتن اين امر نيست.» امام فرمود: «هرگز با اختيار اين کار را نمي‌پذيرم.»^۵ خليفه گفت: «اگر خلافت را نمي‌پذيری، پس ولايت‌عهدي بعد از مرا قبول کن.» امام فرمود: «پدرانم از پيامبر اکرم^{صلوات الله علیه و آله و سلم} نقل کرده‌اند که من قبل از تو وفات خواهم کرد، در حالی که مظلومانه با سم کشته خواهم شد...» مأمون گفت: «تا من زنده‌ام چه کسی می‌تواند چنین آسيبي به شما برساند؟» امام فرمود: «اگر بخواهم می‌توانم بگويم چه کسی مرا می‌کشد.» مأمون گفت: «اين بهانه‌اي است تا خود را از مساله دور سازی و پیشنهاد مرا نپذيری تا مردم بگويند تو انسان زاهدي هستي.» امام فرمود: «انگيزهات از

۱. همان، ص ۱۴۸.

۲. اربلي، *كشف الغمه*، ج ۳، ص ۶۶؛ محمدبن علی بن الحسين صدوق، *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۲۷۷، مؤسسه دارالحجه،

قم للشقافه، چاپ اول، ۱۴۱۶ق، عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۸؛ ولايت‌عهدي امام رضا، ص ۷۱.

۴. احمد ترابي و محمدجواد معيني، امام علی بن موسى الرضا^{علیه السلام} منادي توحيد و امامت، ص ۱۰۵-۱۰۶؛ ولايت‌عهدي امام رضا، ص ۷۲.

۵. امام علی بن موسى الرضا^{علیه السلام}، منادي توحيد و امامت، ولايت‌عهدي امام رضا، ص ۷۲.

این کار این است که مردم بگویند علی بن موسی علیه السلام به دنیا بی اعتمنا نبوده بلکه دنیا به دستش نرسیده است. مگر نمی‌ینید که چگونه ولايت‌هدی را پذيرفته تا به خلافت برسد.» مأمون گفت: «به خدا سوگند یا ولايت‌عهدی را می‌پذیری و یا ناگزیر خواهم شد که تو را به پذيرش آن مجبور کنم.»^۱

علت خودداری امام از پذيرش ولايت‌عهدی

انگيزه امتیاع آن حضرت، این بوده است که امام به خوبی می‌دانستند که مأمون می‌خواهد ایشان را از سویی وسیله معامله میان خود و عباسیان، و از سوی دیگر میان خود و علویان، و از جهتی میان خود و مردم خراسان و دیگران قرار دهد. به گفته تاریخ نگاران؛ مأمون گفت: «من بر آن شده‌ام که خلافت را به شما واگذار کنم.» چون آن حضرت پذيرفت و فرمود: «مرا از این کار معاف بدار، من نیرو و توان آن را ندارم»؛ بعد ولايت‌عهدی ایشان را مطرح نمود^۲ که آن حضرت با آن هم مخالفت کرد. اما چون با تهدید مأمون روبه رو شدند ناچار با قرار دادن شرط‌هایی آن را پذيرفتند^۳ او امام را تهدید نمود و گفت: «همواره برخلاف میل من پیش می‌آیی و خود را از قدرت من در امان می‌بینی؛ به خدا سوگند اگر از قبول پیشنهاد ولايت‌عهدی خودداری کنی، تو را به زور به این کار وادر می‌کنم و چنان‌چه باز هم تمکین نکردی، تو را به قتل می‌رسانم!»^۴

امام به ناچار پیشنهاد مأمون را پذيرفت و فرمود: «من به این شرط ولايت‌عهدی تو را می‌پذيرم که هرگز در امور ملک و مملکت، مصدر امری نباشم و در هیچ یک امور دستگاه خلافت، همچون عزل و نصب حكام و قضا و فتواء، دخالتی نداشته باشم».^۵ هنگامی که بنی‌هاشم به مأمون اعتراض کردند که چرا ولايت‌عهدی را به امام رضا علیه السلام واگذار کرده است، مأمون در پاسخ، از اهداف نهایی خود در این کار پرده برداشت و گفت: و اما درباره بیعت من با علی بن موسی، با توجه به شایستگی و استحقاق او برای این امر و این که خود من او را برگزیده‌ام، جز این نمی‌خواسته‌ام که با ادامه دوستی و محبت میان ما و آنان، از شما حمایت و از ریختن خون‌هایتان جلوگیری کنم و این

۱. همان، ص ۱۰۶؛ ولايت‌عهدی امام رضا، ص ۷۲-۷۳؛ درباره اجبار امام به پذيرش ولايت‌عهدی، علل الشرائع،

ج ۱، ص ۲۲۶-۲۹۸.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۵۵؛ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۵۹؛ الکامل، ج ۵، ص ۴۲۳-۴۲۴.

۳. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۵۹-۲۶۰؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۶۵.

۴. کشف الغمة، ج ۳، ص ۶۵؛ علل الشرائع، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۷۷.

۵. محمدحسن طبرسی، إعلام الورى باعلام الهدى، تهران، ص ۳۳۴؛ دارالكتب الاسلامية، چاپ سوم، بی‌تا.

راهی است که در اکرام خاندان علی^{علیه السلام} و دل سوزی و مواسات می سپرم و این جبرانی است اندک بر آن همه مصائبی که به آنها رسیده است و...^۱.

بلاخره امام پیشنهاد ولایت عهدی را پذیرفتند، اما در برابر رژیم، موضع منفی شگفت‌انگیزی اختیار فرمودند؛ زیرا پذیرش خود را به این مشروط کردند که هیچ گونه مسئولیتی اعم از خصوصی و عمومی که مربوط به دستگاه حاکمه است، متوجه ایشان نباشد و مأمون نیز این شرط را با ناراحتی پذیرفت، اما در برخی اوقات، در صدد برمی‌آمد که آن حضرت را در حل و فصل امور دولت دلالت دهد، ولی امام از دلالت خودداری، و مأمون را به لزوم وفای به شرط یادآوری می‌فرمودند؛ شرط امام این بود که «کسی را به کاری نگمارم و از کاری برکنار نکنم و رسمی را از میان نبرم؛ سنتی را دگرگون نکنم و از دلالت در امور حکومت برکنار، و تنها مورد مشورت باشم» و مأمون آنها را پذیرفت.^۲

چرا آن حضرت در رفع مشکلات دولت، با مأمون هم کاری نفرمود؟ خود نظریه امام^{علیه السلام} درباره حکومت و مشروعيت آن تحت رهبری مأمون، با الهام از فضل بن سهل و دیگر سران و فرماندهان باید برسی شود. بدینهی است نظر امام دریاه حکومت نمی‌تواند مثبت باشد و به اعتقاد آن حضرت، حکومت تا تحت رهبری کامل ایشان قرار نگیرد، مشروع نیست؛ زیرا ایشان امام و پیشوای برق مردم بودند. که به موجب اخباری که از امامان معصوم^{علیهم السلام} یکی پس از دیگری رسیده، صاحب شریعت و مقام رسالت^{علیه السلام}، به امامت ایشان تصریح کرده بودند. چون ولایت عهدی از طرف مأمون تحمیل شده بود، لذا آن حضرت موضع خود را در قبال حکومت هرگز تغییر ندادند و مشارکتی در حکومت نداشتند.^۳ و همان انگیزه‌ای که جدش علی^{علیه السلام} را وادار به دلالت در شورا کرد، امام رضا^{علیه السلام} را نیز به پذیرش ولایت عهدی مأمون ناگزیر ساخت.^۴

اهداف مأمون

اصرار مأمون بر ولایت عهدی امام رضا^{علیه السلام} تأمین هدف‌هایی بود که از قراین و گواهی منابع تاریخی می‌توان شناسایی کرد. مورخ گران‌قدر علامه جعفر مرتضی در کتاب پر

۱. محمدجواد فضل‌الله، تحلیلی از زندگانی امام رضا، ترجمه محمدصادق عارف، ص ۱۱۰، نقل از بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۱۳.^۲

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۸؛ إعلام الورى باعلام الهدى، ص ۳۳۴.

۳. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹.

۴. همان، ص ۱۴۱.

ارزش *الحیات السیاسیه للامام الرضا* این مسأله را به طور فraigیر توضیح داده که با رعایت

اختصار به اساسی ترین نکات اشاره می‌شود:

هدف اول، وفای به عهد: عده‌ای بر این عقیده‌اند که مأمون با خدای خودش عهد کرده بود که هرگاه در مقابل برادرش امین به پیروزی رسد، خلافت را به برترین یادگار ابوطالب بسپارد که در آن زمان امام رضا^{علیه السلام}، داناتر از همه آنها بود.^۱

هدف دوم، احساس اینمی از خطر شخصیت امام رضا^{علیه السلام}: شخصیت امام در شرق و غرب و شهرها و نزد خاص و عام، ممکن بود خطرساز باشد و به اعتراف مأمون، آن حضرت از همه محبوب‌تر بودند.^۲ در صورت ولی‌عهدی، ایشان دیگر نمی‌توانستند مردم را به شورش و یا حرکت دیگری بر ضد حکومت، دعوت کنند.^۳

هدف سوم، کنترل دقیق امام: این کنترل از تزدیک، هم از داخل و هم از خارج بر ایشان اعمال گردد تا آن که کم کم راه برای نابود ساختن ایشان به شیوه‌های مخصوص هموار شود.^۴

هدف چهارم؛ مأمون می‌خواست امام چنان به او نزدیک شود که به راحتی بتواند ایشان را از زندگی اجتماعی محروم ساخته، مردم را از او دور کند تا آنان تحت تأثیر نیروی شخصیتی امام، علم، حکمت و درایتش قرار نگیرند. از این مهم‌تر، مأمون می‌خواست امام را از علویان و دوستانش جدا سازد تا با قطع رابطه‌شان با ایشان، به پراکندگی افتند و دیگر نتوانند دستورهای امام را دریافت نمایند.^۵

هدف پنجم؛ نظام حکومتی در آن زمان، به شخصیتی نیاز داشت که عموم مردم را با خشنودی به سوی خود جلب کند، بنابراین حکومت در آن زمان به دانشمندان لایق و آزاداندیش نیاز داشت. این را خود مأمون نیز اعتراف کرد. بنابراین، حکومت به وی بیش از هر شخصیت دیگری احساس نیاز می‌کرد.^۶

هدف ششم؛ اوضاع آن زمان که آشوب و شورش‌ها از هر سو مردم را فرا گرفته بود، ایجاب می‌کرد که ذهن آنان را به طرقی از حقیقت آن چه در متن جامعه می‌گذشت،

۱. شیخ مفید، ارشاد، ج. ۲، ص ۳۶۶.

۲ همان، ص ۳۶۶؛ عیون اخبار الرضا، ج. ۲، ص ۱۴۹؛ علامه مجلسی، بخار الانوار، ج. ۴۹، ص ۱۲۹.

۳. جعفر مرتضی حسینی، زندگی سیاسی مشتمین امام، ترجمه خلیل خلیلیان، ص ۱۳۶.

۴. همان.

۵. همان.

۶ همان، ص ۱۳۸.

منصرف گردند. تا بدین وسیله و با توجه به رویدادهای مهم، مشکلات ملت و حکومت کمتر احساس شود.^۱

هدف هفتم: برای مأمون طبیعی بود که مدعی شود - چنان که در سند ولایت‌عهده مدعی شده - که هدف از تمام کارها و اقداماتش، چیزی غیر از خیر امت و مصالح مسلمانان نبوده است. حتی در کشنیدن برادرش نمی‌خواسته فقط به ریاست و حکومت دست یابد، بلکه هدفش تأمین مصالح عمومی مسلمانان نیز بوده است. دلیل بر این ادعا آن است که چون خیر ملت را در جدا ساختن خلافت از عباسیان و تسليم آن به بزرگ‌ترین دشمن این خاندان یافت، هرگز درنگ نکرد و به گفته خویش، با طیب خاطر، این عمل را انجام داد. بدین وسیله مأمون کفاره گناه زشت خود را پرداخت که قتل برادر وی بود و بر عباسیان هم بسیار گران تمام شد.^۲ مأمون به ایرانیان و علویان ثابت کرد که به شخصی که محبوب‌ترین انسان‌ها نزد ایشان است، مهر می‌ورزد و این که در نزد او فرقی میان عرب و عجم یا عباسی و غیرعباسی وجود ندارد و فقط به مصالح امت می‌اندیشد.^۳

هدف هشتم: مأمون می‌خواست با انتخاب امام رضا^{علیه السلام} به ولی‌عهده، شعله شورش‌های پی‌درپی علویان را که تمام ایالات و شهرها را فرا گرفته بود، فرونشاند^۴ و به راستی همین‌گونه هم شد؛ چون پس از ایام بیعت، تقریباً دیگر قیامی صورت نگرفت، مگر قیام عبدالرحمن بن احمد در یمن، و انگیزه آن، ظلم والیان آن منطقه بود که به مجرد دادن قول رسیدگی خواسته‌هایش، او نیز بر سر جای خود نشست.^۵

هدف نهم: ترساندن عباسیان بغداد بود که او را نپذیرفته و ابراهیم بن شکله را به خلافت برگزیده بودند. او با این کار، آنان را به پذیرش خلافت خود وادار کرد.

خلاصه خطری که مأمون گرفتار آن بود و حکومت او را تهدید می‌کرد، علویان بودند که بعد از قرنی تحمل شکنجه و قتل و غارت، اکنون با استفاده از فرصت دودستگی در خلافت، هر یک به عناوین مختلف در خفا و آشکار، علم مخالفت با مأمون را برافراشته و براندازی حکومت را آرزو داشتند؛ به علاوه، آنان در جلب توجه افکار عمومی مسلمانان به سوی خود و کسب حمایت آنها، موفق گردیده بودند. دلیل آشکار بر این مدعای این است که هر جا علویان بر ضد حکومت عباسیان شورش می‌کردند، این‌به مردم از هر طبقه

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۴. صحیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱۰.

۵. زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۱۴۰.

دعوت آنان را اجابت می‌نمودند و به یاری آنها برمی‌خاستند. این به علت ستم‌های ناروا و انواع شکنجه‌های دردناکی بود که مردم به ویژه علویان از دستگاه حکومت عباسی دیده بودند. جریان مطرح نمودن ولایت‌عهدی، از مهم‌ترین نقشه‌های مأمون بود که از این ترتیب می‌خواست از مشکلات رهایی یابد.

نفوذ قدرت معنوی امام رضا^{علیه السلام} در بین مردم، به قدری زیاد بود که مأمون می‌دانست با ورود آن حضرت به این جریان‌ها، کنترل اوضاع به کلی از اختیار او خارج خواهد شد. برای درک نفوذ معنوی امام رضا^{علیه السلام} به کلام آن حضرت توجه شود؛ روزی مأمون با امام رضا^{علیه السلام} به گونه‌ای سخن گفت که گویا منصب ولی‌عهدی که او به امام داده بر شخصیت امام افزوده است؛ امام رضا^{علیه السلام} در پاسخ مأمون فرمود:

لقد کنت بالمدینه اتردد فی طرقها علی دآبی و ان اهلها و غيرهم یستلونی
الحاج فاقضیها لهم...!^۱

من در مدینه بر مرکبم سوار می‌شدم و در کوچه‌های آن به آزادی رفت و آمد می‌کردم. مردم مدینه و غیرمدینه، خواسته‌هایشان را مطرح می‌کردند و من آنها را برآورده می‌کردم. تأثیر این رفتار به گونه‌ای بود که آنها آنقدر به من نزدیک می‌شدند گویا عموهایم هستند و نامه‌هایم در شهرها کارگشا بود.

البته مأمون هنگامی مسأله ولایت‌عهدی را مطرح نمود که مطمئن بود خلافت در خانواده‌اش باقی خواهد ماند. در واقع بسیار بعيد بود که مأمون پس از زحمات بسیار در سرکوب برادرش، به ناگاه در صدد باشد که خلافت را به آل علی بسپارد. از سوی دیگر، امام از لحاظ سنی بیست سال بزرگ‌تر از مأمون بود. بنابراین، باز هم بعيد به نظر می‌رسید که ولی‌عهد به مقام خلافت رسد.

به هر حال، پس از اصرار فراوان مأمون، امام ولی‌عهدی را که دومین مقام سیاسی بود، پذیرفتند تا موضع علویان از درون زندان‌ها و شهادت‌گاه‌ها به دستگاه خلافت منتقل شود. پذیرش این امر، از چند جهت باید بررسی گردد:

۱. از نظر زهد امام و بی‌اعتنایی ایشان به دنیا و شئون آن. از این نظر، امام از قبول آن خودداری می‌نمودند و حتی از سفر به خراسان نیز ناخشنود بودند؛ به طوری که مأموران دستگاه مأمون، امام را به اصرار و اجبار به پذیرفتن اصل این سفر وادار کردند.

۲. از نظر زمینه‌های حیله‌گرانه سیاسی و این که مأمون از این پیشنهاد، غرض پاک و سالمی نداشت و این که برای عملی شدن این امر تا «خلیفه المسلمين» شدن امام، موافع زیادی وجود داشت و به اصطلاح تا به عینیت رسیدن آن راه درازی بود که امام نیز بر این امر به علم امامت و درک و اشراف بر جریان‌های سیاسی کشور آگاه بودند.

۳. از نظر موضع اجتماعی شیعه و علویان در آن روز که پذیرفتن این امر با شرایطی که امام تعیین نموده بودند، مصلحت سیاسی و اجتماعی شیعه را تأمین می‌کرد. بزرگانی مانند سید مرتضی و شیخ توسي، نزدیک شدن و قبول ولایت‌عهدی را همانند ورود امام علی علیه السلام به شورای خلیفه دوم به منظور احقاق حق ارزیابی نموده‌اند.^۱

نظر بزرگان عباسی درباره ولایت‌عهدی

Abbasian درباره ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام دو دسته بودند:

الف) موافقان ولایت‌عهدی

به طور کلی، از عباسیانی که نظر موافق درباره ولایت‌عهدی داشتند، یکی خود مأمون بود که برای تثبیت حکومت خودش نقشه کشید و اهداف بزرگی از طرح ولایت‌عهدی برای او تأمین شد و استفاده زیادی برد. لذا کسانی که همراه او بودند، همه را برای بیعت ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام دعوت کرد. حال، با اجبار بیعت شد و یا از ترس مأمون یا خودشان مایل بودند، بحث مفصلی است که فرصت دیگری می‌طلبند.

پسر مأمون اولین نفری بود که به امر مأمون، با آن حضرت بیعت کرد.^۲ مأمون گفت:

من با خدا عهد کرده بودم، این مقام را به بهترین فرد از خاندان ابی طالب و اگذار نمایم و چون در بین مسلمانان، کسی را برتر از علی بن موسی نیافتم، تصمیم گرفتم رهبری مسلمانان را به علی بن موسی علیه السلام و اگذار کنم.^۳

به گفته شیخ مفید، در مجمع بزرگ و باشکوهی که تمام اشراف و فرماندهان و مردان بر جسته حکومتی شرکت داشتند، فضل بن سهل به نیابت از خلیفه، امام رضا علیه السلام را ولی‌عهد پس از مأمون معرفی کرد. سپس مأمون و فرزندش عباس، ضمن اقرار به ولایت‌عهدی امام با ایشان بیعت کردند.^۴ پس مهمترین افراد موافق با ولایت‌عهدی امام، خود خلیفه،

۱. سین اسحاقی، پیشوای مهر، ص ۶۰؛ محمد رضا حکیمی، امام در عینیت جامعه، ص ۹۵-۸۵

۲. عمادالدین اصفهانی، مجموعه زندگانی چهارده مقصوم، ج ۱، ص ۷۳-۱۰۷۸.

۳. همان‌جا، ج ۱، ص ۱۰۷۷؛ امام علی بن موسی الرضا، منادی توحید و امامت، ص ۹۳؛ جهاد شیعه در دوره اول عباسی، ترجمه محمد حاجی نقی به ضمیمه علی خامنه‌ای.

۴. ارشاد، ج ۲، ص ۲۵۲؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۹؛ امام علی بن موسی الرضا منادی توحید و امامت، ص ۹۳.

فرزند او عباس افرادی مانند فضل بن سهل بودند. حسن برادر فضل، او را از خشم عباسیان به سبب انتقال خلافت به علوبیان بیم داد و نصیحت کرد که از این رأی چشم بپوشد. ولی فضل طرح مأمون را تحسین کرد و او را به اجرای آن ترغیب نمود.^۱ بعضی تاریخ‌نگاران نوشتند که بیعت با علی بن موسی علیه السلام به ولایت عهدی، در ماه رمضان سال ۲۰۱ قمری رسمًا انجام گرفت و سرداران، قاضیان و بزرگان قوم در آن جشن حضور یافتند.^۲

قبل از کشته شدن امین، بنی عباس به عنوان حامیان و هواداران و سهم بران حکومت، به دو دسته تقسیم شده بودند:

اکثریت گرد امین آمده و گروه اندکی هوادار مأمون بودند و با از میان رفتن امین، در حقیقت نیمی از قوای بنی عباس که هوادار امین بودند، خود را شکست‌خورده حساب می‌کردند؛ از طرفی مأمون را به خلافت قبول نداشتند و به طور طبیعی مأمون خود را رویارویی آنان می‌دید. بنابراین، مأمون با همراه نداشت بنی عباس، نمی‌توانست با عترت پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم و یا ولایت عهدی علی بن موسی برای علوبیان و عباسیان، بی‌سابقه و شگفت‌آور بود. برای مثال وقتی حمید بن مهران و برخی عباسیان مأمون را بازخواست کردند که «چرا دست به این کار زدی؟» مأمون پاسخ داد:

این مرد از دیدگاه ما پنهان بود. او مردم را به سوی خود می‌خواند. از این رو، خواستیم ولی عهد ما بشود تا هرچه مردم را به خویشتن جلب کند، همه به نفع ما تمام بشود....

آن گاه حمید درخواست کرد که مأمون، اجازه مباحثه با امام را بدهد تا بدين و سیله شخصیت و مقامش در نظر مردم پایین آید. ولی پس از برگزاری مباحثه، عباسیان با چنان شکستی مواجه شدند که مأمون و پیروانش هرگز انتظار نداشتند.^۳

ب) مخالفان ولایت عهدی

بزرگان عباسی وقتی دیدند که حکومت عباسی، در حال از بین رفتن است، مخالفت خود را اظهار کردند، چون اگر حکومت به دست علوبیان می‌رسید، عباسیان که در طول

۱. جهاد شیعه در دوره اول عباسی، ترجمه کاظم طباطبائی، ص ۳۷۶-۳۷۷.

۲. الکامل، ج ۶، ص ۱۱۱؛ جهاد شیعه در دوره اول عباسی، ترجمه کاظم طباطبائی، ص ۳۸۷.

۳. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۰؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۳؛ زندگی سیاسی مشتمین امام، ص ۱۹۱-۱۹۲.

دها سال حکومت در شهرها و سرزمین‌های اسلامی، دهها حاکم و والی و قاضی و نماینده از وابستگان و هواداران خود نصب کرده بودند، این تصمیم‌گیری ناگهانی، موقعیت همه را به خطر می‌انداخت. بزرگان عباسی که در نتیجه جنگ مأمون و امین، دو گروه شده بودند و با کشته شدن امین، بخشی از آنان دشمن مأمون به شمار می‌آمدند، با واکذاری ولایت‌عهدی به امام، بیش از پیش در حمایت از سیاست‌های وی مرد شدند. آنها به خاطر ولایت‌عهدی در بغداد، به انگیزه نگه‌داری خلافت شورش کردند و مأمون را از خلافت خلع نمودند.^۱ آنان ابتدا دست بیعت به سوی منصورین‌ Mehdi، عمومی مأمون دراز کردند.^۲ اما منصور، بیعت آنها را نپذیرفت. لذا با ابراهیم‌بن‌مهدی معروف به «ابن شکله» بیعت کردند تا مبادا بعد از مأمون، خلافت از خاندان آنان خارج شود. آنها ابراهیم را امیر‌المؤمنین، خلیفه و ولی‌عهد خوانند.^۳ هم‌چنین در بصره، گروهی به رهبری اسماعیل‌بن‌جعفر^۴ از اطاعت دستگاه مأمون سرباز زدند و بیعت نکردند.^۵

ابن خلدون نیز نوشته است:

«چون مأمون علی بن موسی علیه السلام را به ولایت‌عهدی برگزید و او را «رضاء» موسوم کرد، عباسیان عمل او را انکار کردند و به نقض بیعت او پرداختند و با عمومی مأمون، «ابراهیم‌بن‌مهدی» بیعت کردند و متعاقب آن بود که هرج و مرج و شورش‌ها پدید آمد و چیزی نمانده بود که حکومت او واژگون شود.^۶

بعضی از سرداران عباسی هم‌چون سعید‌بن‌ساجور، ابوالبط و غسان‌بن‌ابی‌الفرج بر مأمون و حسن‌بن‌سهل، والی وی در عراق، شوریدند و اعلام کردند که مطیع ابراهیم‌بن‌مهدی، به عنوان خلیفه جدید عباسی هستند. در شهرهای بزرگ، استان‌دار عباسی بصره، اسماعیل‌بن‌جعفرین‌سلیمان‌بن‌علی، اقدام خلیفه را مردود شمرد و آن را به منزله خروج از خاندان عباسی تلقی کرد و از پوشیدن لباس سبز خودداری نمود و برکناری مأمون را اعلام کرد.^۷

سردارانی از عباسیان نیز بیعت مأمون با امام را نپذیرفتند. تنها عباسیان بغداد نبودند که با ولایت‌عهدی علی بن موسی علیه السلام مخالفت می‌ورزیدند، بلکه این نارضایتی در میان

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۴۰؛ عصر المأمون، ج ۱، ص ۲۶۶؛ امام علی بن موسی منادی توحید و امامت، ص ۱۵۶.

۲. جلیل، عرفان‌منش، جغرافیای تاریخی مجرت امام رضا از مدینه تا مرو، ص ۱۷۲.

۳. ابن کبیر، البدا و النها، ج ۹، ص ۲۳۰؛ جغرافیای تاریخی مجرت امام رضا از مدینه تا مرو، ص ۱۷۲.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۸.

۵. مقدمه (متترجم)، ج ۱، ص ۵؛ جهاد شیعه در دوره اول عباسی، ترجمه محمد حاجی تقی، خصیمه گفتار علی خامنه‌ای، ص ۴۲۵.

۶. مقاتل الطالبین، ص ۶۵۴؛ طقوش، دولت عباسیان، ص ۱۳۵.

نژدیکان مأمون و عباسیانی که دست وی را هنگام بیعت به گرمی فشرده بودند نیز رواج داشت. سرشناس‌ترین این گروه اخیر، عیسی‌بن یزید جلویی، علی‌بن عمران و ابویونس بودند که تا پای جان، دست از مخالفت برنداشتند و به گفته شیخ صدق، در جلسه‌ای که مأمون آنها را برای بیعت با علی‌بن موسی علی‌الله خواند، آنها یکی پس از دیگری امتناع کردند و مأمون دستور داد آنها را گردن زند.^۱

وقتی امام رضا علی‌الله از مأمون درباره اعتراضات بزرگان عباسی به ولی‌عهدی خود پرسید، مأمون گفت: «آیا غیر از تو کسی از این خبرها اطلاع دارد؟»

امام فرمود: «یحیی‌بن معاذ، عبدالعزیز بن عمران و موسی و علی‌بن ابی‌سعید خواهرزاده فضل و بسیاری از سالاران و فرماندهان سپاه از آن خبر دارند.» مأمون آنها را احضار کرد و در این‌باره پرسید: آنها چیزی نگفته‌اند مگر این که مأمون امان دهد. ولی امان را با خط خود نوشت و به آنها داد. آن‌گاه او را از فتنه‌هایی که مردم به‌پا کرده بودند، آگاه کردند گفته‌اند که خاندان او از عمل کردش خشم‌گین هستند؛ هرثمه نیز که برای اندرز دادن او آمده بود که بگوید چگونه کار خویش را انجام دهد تا خلافت از او بیرون نشود، فضل به طور پنهانی کسی را فرستاد تا او را به قتل رساند.

مردم بغداد و بزرگان عباسی، مأمون را رافضی می‌دانند؛ زیرا امام رضا علی‌الله را به جانشینی خود انتخاب کرده است. همچنین از طاهربن حسین می‌گویند که او بسیار فداکاری کرده و مأمون را به پیروزی رسانده است.

به این ترتیب، همه اخبار را به آگاهی مأمون رسانند و در آخر به او فهمانندند که اگر به بغداد برود، مردم مطیع او خواهند شد. وقتی مأمون بر حقیقت آگاه شد، دستور داد همه آمده رفتن به بغداد شوند. وقتی فضل‌بن‌سهل دانست که فرماندهان و سالاران حقیقت امر را به مأمون گفته‌اند، با آنها رفتار بدی کرد. بعضی از آنها را تازیانه زد و بعضی را زندانی کرد. امام رضا علی‌الله در مورد رفتار فضل‌بن‌سهل، با آنها که طرف گفت‌گوی مأمون بودند، سخن گفت و تعهدی را که مأمون برای آنها داده بود، به خاطرش آورد و مأمون گفت: «آلان باید مدارا کنم.»^۲

به هر حال، مأمون به آن همبستگی و یکپارچگی و آرامش اجتماعی و ثبات سیاسی و اقتداری که می‌اندیشید، هرگز دست نیافت، لذا به جایی رسید که در شیوه سیاسی تجدیدنظر کرد.

۱. صیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۸۷؛ جنرافیای تاریخی مجرت امام رضا از مدینه تا مرو، ص ۱۷۲-۱۷۳.

۲. تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۷؛ الکامل، ج ۱۰، ص ۲۹۰.

گفتنی است که آشوب‌ها و ناآرامی‌ها در گوشه و کنار و به ویژه در شهر بزرگ بغداد، مایه پریشانی مأمون شد تا آن جا که تصمیم گرفت از مرو به سوی بغداد سفر کند و آرامش را به آن شهر باز گرداند. وی می‌دانست که عباسیان از ولایت‌عهدی امام رضا^{علیهم السلام} ناراضی هستند، لذا تصمیم گرفت به بغداد سفر کند ولی چه ارمغانی برای عباسیان ناراضی و خشم‌ناک ببرد، به این نتیجه رسید که باید به موضوع ولایت‌عهدی امام رضا^{علیهم السلام} برای همیشه خاتمه دهد یا راه دیگر را انتخاب کند. حال، چطور علیوان و شیعیان و هواداران امام رضا^{علیهم السلام} را راضی نگه‌دارد؟ وی ابتدا فضل‌بن‌سهل را از میان برد چون وی در بین عباسیان، یکی از متهمنان شناخته می‌شد. کشته شدن فضل خویشاوندان مأمون را خوش حال می‌ساخت لذا فضل را از میان برداشت. وقتی به سرخس رسید، فضل‌بن‌سهل را در سال ۲۰۲ قمری روز جمعه در ماه شعبان کشتند. تنها کشته شدن فضل برای عباسیان کافی نبود. مشکل اصلی آنها ولایت‌عهدی امام رضا بود، لذا با شیوه‌ای ماهرانه، امام را هم از میان برداشت تا به راحتی در شهر پدران خود وارد شود. آن‌گاه دستور حرکت داد.^۱

نکته جالبی که همه تحلیل گران به آن توجه کرده‌اند این است که مأمون دنبال پایداری حکومت خویش بود، لذا هر کس که برای حکومت کار زیادی انجام داد، او را هم نبخشید. پس برای استقرار حکومت، هر جنایتی را مرتکب شد. همین‌طور امام رضا^{علیهم السلام} را هم چون به هدفی که می‌خواست نرسید، از میان برداشت. مأمون درباره ولی‌عهدی امام، به فضل گفته بود که باید نعیم‌بن‌خازم را که از بزرگان است و سابقاً ریاست دارد، احضار کنید و راجع به تصمیمی که در این‌باره گرفته‌ایم، با او گفتگو کنید. فضل او را از این تصمیم آگاه ساخت و نزد مأمون برد و نعیم را به این کار تشویق نمود و خاطرنشان کرد که باید فرمان خلیفه را اطاعت نماید. نعیم از قبول آن سرباز زد و به سوابق خود و گذشتگانش در یاری دولت هاشمیان اشاره نمود و گفت: «تو می‌خواهی حکومت را از دست بنی عباس بیرون کنی و به اولاد علی بسپاری؟!».

به گفته تاریخ‌نویسان، مأمون با کشتن فضل‌بن‌سهل و شهادت امام رضا^{علیهم السلام}، به زندگی دو تن از کسانی که مورد نفرت مردم بغداد بودند، خاتمه داد و دیگر عاملی برای تیرگی روابط مأمون و خویشان پدرسش باقی نماند. لذا با خیال راحت، طی نامه‌ای برایشان نوشته:

۱. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ۲، ص ۱۸۲؛ تاریخ یعقوبی، ۲، ص ۴۶۹؛ تاریخ طبری، ۱۳،

ص ۵۶۷۲؛ رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم، ص ۷۸۸.

۲. ظہیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان و مازندران، ص ۱۲۶ - ۱۲۷

چیزهایی که بر من خرده گرفتند، همه از میان رفت، شما ولی عهدی علی بن موسی را بر من عیب می‌شمردید، ولی حالاً او دیگر درگذشته، پس برگردید و فرمان بردار من باشید؛ ولایت عهدی را در اولاد عباس خواهم نهاد.^۱

وقتی آنها را قانع کرد، آنها نیز به سوی مأمون بازگشتند و مأمون از آن که بغداد را به اطاعت خویش درآورد، فاتحانه به سوی پایتخت وارد شد. اکنون او کسی را کشته بود که بغداد را به وحشت می‌انداخت. بغداد نیز به پاس این خدمت، جنایت برادرکشی وی را بخشید.^۲

ابن اثیر نیز می‌نویسد پس از وفات امام رضا علیه السلام، مأمون در نامه‌ای، خبر وفات ایشان را به بنی عباس و مردم بغداد فرستاد و از آنها خواست که فرمان برداری کنند و به اطاعت او درآیند؛ زیرا دشمنی آنان با او، جز به سبب بیعت با علی بن موسی علیه السلام نبوده است^۳...اما عباسیان تندترین پاسخ را به او دادند.

شاید این واکنش تند عباسیان و ترس مأمون از ادامه مخالفت آنان، تاریخ‌نگار را به این نظر وادار کند که مأمون برای رهایی از خشم عباسیان و مردم بغداد، در صدد چاره‌جویی برآمد و امام را به شهادت رسانید؛ زیرا دشمنی مخالفان، تنها به علت بیعت او با آن حضرت بود. اگر نیت مأمون در برگردانیدن حق به اهل آن، خالص و بی‌شایه و عمل او در مورد ولایت عهدی امام رضا علیه السلام صادقانه بود، چرا ولایت عهدی را پس از وفات آن حضرت، به فرزند او امام جواد علیه السلام و اگذار نکرد؟

به طور کلی می‌توان گفت که اکثر عباسیان بغداد، درباره ولایت عهدی امام رضا علیه السلام نظر منفی داشتند و مخالف بودند.

تأثیر ولایت عهدی امام در کاهش قیام‌ها

دعوت از امام رضا علیه السلام با قیام‌های علوبیان و تأثیر آن در کاهش قیام‌ها ارتباط داشت و مأمون می‌خواست با انتخاب امام به ولایت عهدی خویش، شعله شورش‌های پی درپی علوبیان را فرو نشاند. این از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری مأمون بود. لذا پس از بیعت، تقریباً دیگر قیامی صورت نگرفت، مگر قیام عبدالرحمن بن احمد در یمن که آن هم به

۱. زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۱۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۳۰؛ الکامل، ج ۵، ص ۱۹۳؛ رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۲، ص ۸۸.

۲. زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۲۰۱.

۳. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۱۸، حوادث سال ۴۰۳؛ تحلیلی از زندگانی امام رضا.

۴. الکامل، ج ۵، ص ۴۴۸؛ تحلیلی از زندگانی امام رضا، ص ۱۲۲-۱۲۳.

انگیزهٔ ظلم والیان آن منطقه بود و به مجرد دادن قول رسیدگی به درخواست‌هایش، از قیام کردن منصرف گشت.^۱ پیش از ولایت‌عهدی امام، قیام‌کننده‌ها از لحاظ تعداد، در مقایسه با پس از ولایت‌عهدی بیشتر بودند. با شروع دعوت به رهبری ابن طباطبا در کوفه (سال ۱۹۹ق)، بسیاری از علويان به این قیام پیوستند و سلسله این قیام‌ها در مناطق مختلف ادامه یافت. افراد برجسته این قیام‌ها عبارتند از:

۱. ابن طباطبا (کوفه):

۲. جاشین او محمدبن محمدبن یحیی بن زیدبن علی بن الحسین علیهم السلام:

۳. محمدبن سلیمان (مدینه):

۴. علی بن محمدبن جعفر (بصره):

۵. زیدبن موسی بن جعفر (بصره):

۶. ابراهیم بن موسی بن جعفر (یمن):

۷. محمدبن جعفر مشهور به دیباج (مکه و نواحی حجاز) که بعد از مرگ ابن طباطبا در سال ۲۰۰قمری دعوای امامت کرد؛

۸. حسین بن حسن مشهور به ابن افطس (مدینه):^۲

۹. ابوالعمیر اموی (در شام و دمشق):

۱۰. خوارج در جزیره.

اغلب قیام‌های علويان در طول تاریخ یا دست کم در عصر امام رضا علیهم السلام زیدی‌مذهب هستند؛ علاوه بر این، تجمع زیدی‌مذهبان (بزرگان زیدیه) به ویژه سادات زیدی‌مذهب در خراسان در اطراف امام رضا علیهم السلام به امید دست‌یابی آن حضرت به حکومت و تحقق آرزوی آنان بود، زیدی‌مذهبان برای قیام علیه حکومتی که ولی‌عهد آن از بزرگان علوی بود، انگیزه و دلیلی نداشتند. بلکه حکومت را از آن خود می‌دانستند. مرعشی می‌نویسد:

садات و علويان، از آوازه ولایت و عهد مأمون که بر حضرت امام پناهی داده بود، روی بدین طرف نهادند و او را ۲۱ براذر دیگر بودند. این مجموع برادران و بنواعمام از سادات حسینی و حسنی، به ولایت ری و عراق رسیدند...^۳

پس از شهادت امام رضا علیهم السلام سادات به دیلمستان و طبرستان پناه برداشتند. احضار امام از مدینه به مرو توسط مأمون و واگذاری ولایت‌عهدی به ایشان از یک سو، رونق یافتن

۱. زندگی سیاسی مشتملین امام، ص ۱۴۰.

۲. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۴۵؛ مرجع الذمہب، ص ۳۱۶-۳۱۷؛ همه قیام‌هایی که با ترتیب ذکر شده، طبق این کتاب است.

۳. تاریخ طبرستان و مازندران، ص ۲۷۷؛ سیدحسین حر، امام رضا و ایران، ص ۱۴۶.

کانون‌ها و فعالیت‌های شیعی با مهاجرت ایشان به این منطقه از دیگر سو و ایجاد دل‌گرمی و تقویت روحیه سادات با آمدن امام به خراسان و سرانجام آسایش و محبویتی که در میان مردم ایران داشتند، باعث شد علویان گمان کنند که به خواسته خود رسیده‌اند.

قیام‌های علویان پس از ولایت‌عهدی

پس از ولایت‌عهدی امام رضا^{علیه السلام}، قیام‌کنندگان غیرعلوی بیشتر بودند که بعضی از آنها با «شعار رضا من آل محمد» دعوت می‌کردند. بعضی از این قیام‌ها، با انگیزه دیگر صورت گرفت. تأثیر ولایت‌عهدی امام در دستگاه حکومتی و نقش و احترام امام، باعث شد تا امام، قیام را کنترل نمایند و از کشته شدن شیعیان و علویان جلوگیری کنند. در دوران ولایت‌عهدی، از علویان تنها عبدالرحمان بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی^{علیهم السلام} در سال ۲۰۷ قمری قیام کرد. وی با استفاده از آشوب‌های داخلی در یمن و درگیری‌های قبیله‌ای قیام کرد. این جنبش، در دو ناحیه عک و زبید صورت گرفت و دو قبیله اشاعر و عک بدان پیوستند.^۱ بنایه گفته طبری، سبب برپایی این قیام آن بود که حکمرانان عباسی در سرزمین یمن، ظالمانه رفتار می‌کردند و این رفتار، مردم آن دیار را به خشم آورد. در نتیجه، با عبدالرحمان، شخص مورد رضایت از آل محمد، بیعت کردند^۲

اوپایع حاکم بر دولت عباسی، به این قیام شیعی تازه اجازه نمی‌داد که موفقیتی به دست آورد. چون اوپایع تا حدودی ثبات یافته بود و مأمون از مرو به پایتخت خود بغداد آمد و توanst بر آشوب‌هایی که طی چند سال بر بغداد حاکم بود، غلبه کند. ابراهیم بن مهدی که مردم بغداد به خلافت با او بیعت کرده بودند، بعد از یک سال و یازده ماه از خلافت برکنار شد.^۳ او به جای رنگ سبز، رنگ سیاه را شعار خویش کرد.^۴ سرانجام مأمون موفق شد خود را از شر بسیاری از دشمنان و کسانی که از فرمان او سرپیچی می‌کردند، خلاص کند.

سرانجام قیام عبدالرحمان به این‌گونه بود که مأمون، سردار خویش دینارین عبدالله را با سپاهی به یمن فرستاد و به عبدالرحمان پیشنهاد امان داد؛ او ترجیح داد این امان را قبول

۱. تاریخ طبرستان و مازندران، ص ۲۷۸.

۲. سمیره مختار لیشی، مبارزات شیعیان در دوره نخست عباسیان، ص ۳۹۸.

۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶۸؛ مبارزات شیعیان در دوره نخست عباسیان، ص ۳۹۸.

۴. الکامل، ج ۶، ص ۱۱۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۷۹-۱۸۰؛ مبارزات شیعیان در دوره نخست خلافت عباسی، ص ۳۹۸.

۵. ابن طلطقی، الفخری، ص ۲۰۰؛ مبارزات شیعیان در دوره نخست خلافت عباسی، ص ۳۹۸-۳۹۹.

کند و از ایستادگی دست کشد. عبدالرحمان همراه با دینار در سال ۲۰۷ قمری ماه ذی قعده به بغداد رسید.^۱ در نتیجه این قیام، رفتار مأمون با علویان عوض شد لذا طالبیان را از ورود به نزد خویش منع کرد و آنان را به پوشیدن لباس سیاه مجبور ساخت^۲ و به توصیه وزیرش حسن بن سهل، والی اموی معروف، سلیمان بن هشام بن عبدالملک را به وزارت او گماشت.^۳ و از علویان دوری کرد. البته بعضی از قیام‌کننده‌ها، یا به حکومت رسیدند و یا در دوران ولی‌عهدی امام دست از قیام برداشتند و به آنها امان داده شد.

قیام‌های غیرعلوی پیش و پس از ولایت‌عهدی

شورش‌های غیرعلویان بسیار بود. برخی از این شورش‌ها، مردم را به «خوشنودی خاندان محمد»^۴ می‌خوانند، مانند قیام حسن هرش در سال ۱۹۸ قمری^۵ و همین‌طور قیام‌های غیرعلوی در مناطق مختلف که بیشتر جنبه سیاسی داشتند. در این شورش افرادی در صدد جدا شدن از حکومت عباسی بودند. این قیام‌ها عبارتند از:

۱. چند ماه بعد از به قدرت رسیدن امین در سال ۱۹۴ قمری، مردم حمص از مناطق سوریه فعلی، علیه او شوریدند و استان‌دار او، اسحاق بن سلیمان را بیرون کردند.^۶
۲. چند ماه بعد، عمران بن مجاهد الریبعی و قریش بن تونسی، در تونس شورش کردند و با ابراهیم بن اغلب امیر آن منطقه چندین بار جنگیدند که در این بین، کشتار زیادی اتفاق افتاد.^۷
۳. در جمادی الآخر همان سال، مردم قیروان علیه ابراهیم بن اغلب شورش کردند که کشتار وسیعی به دنبال داشت.^۸
۴. در سال ۱۹۵ قمری علی بن عبدالله بن خالد بن یزید مشهور به سفیانی، در شام ادعای خلافت نمود و سلیمان بن منصور استان‌دار امین را از منطقه اخراج کرد و بر صیدا و جاهای دیگر نیز تسلط یافت. در سرکوب این شورش، چندین هزار نفر کشته و اسیر شدند.^۹

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ مبارزات شیعه...، ص ۳۹۹.

۲. همان.

۳. عماره یمن، تاریخ یمن، ص ۱۸۵، مبارزات شیعه...، ص ۳۹۹.

۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۱۲؛ الکامل، ج ۸، ص ۳۰۱؛ محمد الله‌اکبری، عباسیان از بعثت تا خلافت، ص ۱۱۲.

۵. الکامل، ج ۸، ص ۲۲۷؛ ولایت‌عهدی امام رضا، ص ۴۴.

۶. الکامل، ص ۲۳۵.

۷. همان، ص ۲۳۶.

۸. همان، ص ۲۴۹.

۵. در سال ۱۹۶ قمری، یکی از فرماندهان سپاه امین به نام حسین بن علی بن عیسیٰ بن ماهان در بغداد شورش کرد. وی امین را از خلافت عزل نمود و مأمون را به جای او معرفی کرد. سرانجام حکومت توانست این جریان را سرکوب کند.^۱

۶. در همان سال استان دار امین در مکه و مدینه یعنی داوود بن عیسیٰ بن موسیٰ که خود از شاهدان نامه هارون بود، به دنبال انتشار خبر عهدشکنی امین در برابر مأمون و پاره کردن تعهدنامه‌ای که مبنی بر ولی‌عهدی پس از هارون بود، علیه امین شورش کرد و به پسرش سلیمان که والی مدینه بود، دستور داد تا او نیز چنین کند.^۲

۷. در سال ۱۹۶ قمری، ابو عصام در منطقه طرابلس (لیبی فعلی) شورش کرد.^۳

۸. در سال ۱۹۸ قمری، یعنی سال کشته شدن امین به دست سپاه مأمون، حسن هرش شورش کرد و با شعار «الرضا من آل محمد»^۴ جمعیت زیادی را اطراف خود جمع نمود و در مناطق بسیاری پیش‌روی کرد.^۵

۹. قیام حرب بن عبیده: ناتوانی حکومت مرکزی از سرکوب قیام حمزه خارجی، به دست فردی به نام حرب بن عبیده، بهانه داد تا در سال ۱۹۹ قمری بر ضد او قیام کند.^۶

۱۰. قیام حمزه آذرک (خارجی): قیام او در سیستان در دوره هارون شروع شد و تا دوره مأمون ادامه داشت.^۷

۱۱. نصر بن سیارین شبث، از طایفه بنی عقیل، از رهبران متعصب عرب و از طرفداران امین بود که در شمال حلب در آخر سال ۱۹۸ شورش کرد.^۸ مأمون به طاهر نوشت که برای مقابله با این قیام به سوی نصر حرکت کند. حرکت نصر، قیامی عربی بود که از خشم بر مأمون ناشی می‌شد، چون بر ایرانیان و خراسانیان تکیه کرده بود. شیعیان کوشیدند تا با ترغیب نصر به بیعت با یکی از علویان از آن استفاده کنند، اما نصر این پیشنهاد را قبول نکرد. این قیام تا سال ۲۱۰ قمری ادامه داشت تا سرانجام سرکوب شد.^۹

۱. همان، ص. ۲۵۹.

۲. همان، ص. ۲۶۶.

۳. همان، ص. ۲۶۹.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۶ ص ۳۰؛ ولايت عهدی امام رضا، ص. ۴۵.

۵. حسین مفتخری، خوارج در ایران تا اوآخر قرن سوم، ص. ۸۰.

۶. یعقوب چغفری، خوارج در تاریخ، ص ۱۳۴-۱۳۷؛ عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ص ۶۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص. ۴۷۵.

۷. اسد سولا اصغری، تگرگشی بر حکومت مأمون، ص. ۱۹؛ الکامل، ج ۵، ص ۴۱۵-۴۱۸.

۸. تاریخ طبری، ج ۷، روی دادهای سال ۲۰۵-۲۱۰.

۱۲. قیام بابک خرمدین: این قیام، مهم‌ترین شورش دوره مأمون بود و وی نتوانست تا پایان حکومت خود(۲۱۸ق) آن را سرکوب کند.^۱

۱۳. قیام قمی‌ها: از میان قیام‌های مهم این دوره، می‌توان به شورش قمی‌ها اشاره کرد. در سال ۲۱۰قمری مأمون را از خلافت خلع کردند؛ زیرا نمی‌خواستند خراج بپردازند، چون مأمون خراج را دو برابر کرده بود. این شورش، حساسیت فراوانی از خود نشان داد.

قیام‌های خاموش شده پس از ولایت عهدی

تسامح و گذشت مأمون نسبت به علویان شورشی، از او غریب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا وی از طرفی برای جلب افکار عمومی، با علویان رقابت می‌کرد و از طرف دیگر، می‌کوشید از آلوده کردن دست خود به خون آنان و تنبیه و مجازات آنها پرهیز کند. وی در مواردی با رهبران قیام‌های علوی خوب رفتار کرد بوده و به آنان امان داد. یکی از آنها، برادر امام رضا^{علیهم السلام} به نام زید بن موسی^{علیهم السلام} است. مأمون او را بعد از ولی عهدی امام یعنی در سال ۲۰۱ق یا ۲۰۲قمری نزد برادرش امام رضا^{علیهم السلام} فرستاد و به آن حضرت پیغام داد که گناه او را به شما بخشیدم. وقتی زید را نزد امام آوردند، آن حضرت او را به شدت سرزنش کرد و بعد ساخت.^۲ این سرزنش به علت روش بد او در سوزاندن خانه عباسیان و غارت‌گری بود.

دومین نفری که از قیام دست برداشت، برادر دیگر امام رضا^{علیهم السلام} به نام ابراهیم بن موسی^{علیهم السلام} بود. او بعد از رسیدن به یمن، والی یمن اسحاق بن موسی را بیرون راند و خودش همه کاره شد. ابراهیم در حکومت رفتار بدی پیش گرفت و به مردم یمن ستم کرد تا آن حد که او را «قصاب» خوانند.^۳ مأمون بعد از ولایت عهدی امام، او را عزل کرد و او نیز پذیرفت.^۴

هم‌چنین مأمون، محمد بن محمد بن زید را بخشید و در خانه‌ای سکونت داد. علاوه بر او، محمد بن جعفر صادق^{علیهم السلام} را هم عفو کرد و در تشیع جنازه او شرکت نمود و بدھی‌هایش را پرداخت.^۵ علاوه بر اینها، برای عبدالرحمان بن احمد علوی هم امان‌نامه فرستاد و او

۱. محمد سهیل طقوش، دولت عباسیان، ترجمه حجت‌الله جودکی با اضافاتی از رسول جعفریان ص ۱۵۶؛ رسول جعفریان، از پیداپیش اسلام تا ایران، ص ۳۰۶.

۲. الکامل، ج ۵، ص ۴۲۱؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۳.

۳. مبارزات شیعیان در دوره نخست خلافت عباسی، ص ۳۹۶.

۴. عادل ادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما (انهضه دوازده‌گانه)، ص ۲۲۵.

۵. مقاتل الطالبین، ص ۵۴۱؛ جهاد الشیعه فی المصر العباسی، فارسی، ص ۳۶۹.

امان‌نامه را پذیرفت و به اطاعت مأمون در آمد و مأمون او را بخشدید.^۱ همان‌طور که گفته‌یم، این تنها قیامی بود که بعد از ولایت‌عهدی امام رضا^{علیه السلام} رخ داد.

امام و قیام‌های پس از ولایت‌عهدی

گفته‌یم یکی از انگیزه‌هایی که مأمون را مجبور کرد تا امام رضا^{علیه السلام} را برای ولایت‌عهدی انتخاب کند، دوری جستن از برخورد و درگیری با علویان بود. علویان می‌گفتند که عباسیان، منصب خلافت و حکومت بر مسلمانان را که حق علویان بوده، از آنها گرفته‌اند. عباسیان با نیرنگ خاص و زیرکی، با شعار «الرضا من آل محمد» دعوت خود را شروع کردند و بهره زیادی از این شعار برداشتند، اما شخصی که از او راضی باشند، در حکومت عباسی نبود. علویان قیام می‌کردند، مردم رهبرانشان را تأیید می‌نمودند و به سرعت دعوتشان را پاسخ می‌گفتند. در این میان، مأمون بیش از هر کس دیگر می‌دانست چه فاجعه‌ای در انتظارش است و اگر امام رضا^{علیه السلام} هم بخواهد، می‌تواند از آن فرصت استفاده کند.^۲ لذا امام را به خراسان دعوت کرد؛ زیرا ایشان دارای موقعیت و جای‌گاه بیشتری میان شیعیان و علویان بودند.^۳

موقعیت امام در مدینه و نزد علماء و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، بسیار ممتاز بود و برخی از مردم، ایشان را مرجع و پناه‌گاه خود می‌دانستند. امام با شاگردان بر جسته خود ارتباط داشتند؛ مثل زکریا بن‌آدم اهل قم و همین طور یونس بن‌عبدالرحمن که سه بار بهشت را برای او ضامن شدند.^۴ بی‌شک امام که «عالم آل محمد» بودند، افراد فعال در زمینه علمی و فرهنگی را هم تشویق می‌کردند و هم آنها را دوست داشتند، و در برابر قیام‌ها با توجه به تیزبینی ایشان درباره نتایج آنها، برخی از قیام‌ها را نه تأیید می‌کردند نه رد. به علت بی‌نتیجه بودن قیام‌ها از شرکت در آنها خودداری می‌کردند. ارتباط رهبران قیام‌ها با امام را می‌توان چند جور مقایسه کرد؛ اول این که هیچ جایی نمی‌بینیم که ارتباط آنها با امام علی‌یا فیزیکی باشد و شرکت برخی پیروان امام رضا^{علیه السلام} بدون دستور ایشان در این قیام‌ها، شاید از این جهت بود که آنان متوجه شده بودند که برادران امام‌شان، رهبران بر جسته قیام‌ها بوده‌اند، و تصور می‌کردند که امام رضا^{علیه السلام} پشت سر آنان قرار دارد؛ از این رو بدان پیوستند.^۵

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶۸ - ۱۶۹؛ جهاد الشیعه فی العصر العباسی، ص ۳۶۹؛ حسن خضیری احمد، دولت زیدیه در یمن، ص ۲۳.

۲. زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۱۲۶.

۳. مرتضوی، همان، ص ۵۲.

۴. سیدحسین اسحاقی، پیشوای مهر (سیری بر زندگانی امام هشتم)، ص ۸۵.

۵. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۹۵.

دیگر این که حرکت علوبیان، ضعف‌هایی داشت که از نگاه مأمون پنهان نبود؛ یکی از آنها ضعف رهبری و مدیریت حرکت‌ها بود. آن‌چه بیش از همه مأمون را دچار دغدغه می‌کرد، این بود که امام رضا^{علیه السلام} با توجه به موقعیت مذهبی و اجتماعی، قیام کند و رهبری این حرکت‌ها را به دست گیرد یا ممکن است با افراد مؤثر قیام‌ها ارتباط داشته باشد. لذا امام را در کنار خود کاملاً تحت کنترل قرار دارد و تمام فعالیت‌های او را زیر نظر داشت. این کنترل دقیق، پس از ولایت‌عهدی با وسائل گوناگون صورت گرفت.^۱

دیگر جنبه تیزیینی امام رضا^{علیه السلام} این است که در صورت ورود امام به این قیام‌ها، پی‌آمدۀای این ناکامی به حساب امام نوشته می‌شد. فقط رهبران این حرکت‌ها ضعف اساسی داشتند؛ آنان با انگیزه دینی، حرکتی را انجام می‌دادند ولی بعضی از آنها پس از مدتی کوتاه، خود به ستم‌گری تبدیل می‌شدند که مردم از هم‌کاری با آنان پشیمان می‌گشتند. آنها نمی‌توانستند کشور را بر اساس دین و تقوا اداره کنند، به خصوص رفتار آنان با مخالفان، بیشتر انتقام‌جویانه بود نه رفتاری عدالت‌گستر و اسلامی. برای مثال، زید برادر امام رضا^{علیه السلام} که بصره را در اختیار گرفته بود، به قدری بد عمل کرد که به «زیدالنار» مشهور شد، با آن که بیشتر ساکنان بصره را از قدیم طرفداران عثمان و بنی امية تشکیل می‌دادند، زید دستور داد خانه همه امویانی را که در بصره ساکن بودند به آتش کشند و اهل آن را آواره کنند و عباسیانی را که لباس سیاه به تن داشتند، دست‌گیر کرده و آنها را در آتش سوزاند.^۲ بر اساس از برخی منابع، بعد از ولایت‌عهدی امام در مرو، رابطه میان امام و زید حسنۀ نبود، و امام پس از توبیخ شدید او، سوگند یاد کرد تا زنده است با او هم کلام نخواهد شد.^۳

مأمون از قیام محمدبن‌ابراهیم حسنی معروف به ابن‌طباطبا، به فرماندهی ابوالسرایا سری‌بن‌منصور که مهم‌ترین و خط‌ناک‌ترین سورش علوبیان بر ضد حکومت او به شمار می‌آمد، دردرس و رنج زیادی را متحمل شد. قیام‌کنندگان از حمایت مردم اطراف کوفه و بدویان برخوردار بودند. به علاوه، آنها تحت رهبری برادران امام رضا^{علیه السلام} و بستگان آن حضرت به منظور گسترش اقتدار خویش در عراق، اهواز، فارس، حجاز و یمن، مبارزات موفقی داشتند. ابوالسرایا به نام «آل محمد^{علیهم السلام}» دعوت کرد، و مأمون را با مشکل مواجه ساخت. مأمون خیلی ماهرانه، کوشید تا توانست سورش را سرکوب کند

۱. ولایت‌عهدی امام رضا، ص ۸۰.

۲. صیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۳؛ الکامل، ج ۳، ص ۱۴۹ و ج ۵، ص ۴۲۱.

۳. صیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۸.

برخی علویان که در نقاط مختلف حکومت می‌کردند و اعلام استقلال نمودند، در زمان ولایت‌عهدی امام در آن مناطق مانند ابراهیم‌بن‌موسی در یمن. شورش ابوالسرایا نیز منشأ قیام‌های دیگری از جانب علویان شد.

ابراهیم‌بن‌موسی علیه السلام نیز و پس از استیلا بر حکومت یمن مأمون را از آن جا اخراج کرد.^۱

هم چنین در مکه و مدینه، حسین‌بن‌افطس شورش کرد و برای محمد بن جعفر به خلافت از مردم بیعت گرفت.^۲

در بصره نیز همان‌طور که گفتیم، زیدالنار^۳ قیام کرد.

عباسیان که نتوانستند زید را تحمل کنند، علی‌بن‌سعید را به طرف او روانه کردند. زید از او امان خواست و او زید را امان داد و سپس او را دست‌گیر کرد و نزد حسن‌بن‌سهل فرستاد.^۴ حسن دستور داد گردن او را بزنند. حاجج بن خثیمہ در آن جا حضور داشت و گفت: «ای امیر، اگر مصلحت می‌دانی در این کار عجله نکن! می‌خواهم درباره این موضوع، با تو صحبت کنم.» جlad از کشتن زید دست کشید.

حجاج به حسن گفت: «ای امیر، آیا برای این کاری که می‌خواهی انجام دهی، از طرف امیرالمؤمنین فرمانی به تو رسیده است؟»

گفت: خیر. حجاج گفت: «پس چرا پسرعم امیرالمؤمنین را بی‌آنکه به تو دستور رسیده باشد و بدون مشورت می‌کشی؟» حسن گفت: «راست می‌گویی.» پس دست از کشتن زید برداشت و به زندان بازگرداند. وی سپس او را به سوی مأمون و مأمون نیز او را نزد امام رضا علیه السلام فرستاد که آن حضرت او را آزاد فرمود.^۵

این آزاد کردن امام، نشان می‌داد که ولایت‌عهدی آن حضرت، به نفع علویان بود. اگر حضرت در این مقام و پست نبود، بی‌شک کاری که زید کرده بود، باعث می‌شد تا کشته شود.

هنگامی که زید بر مأمون وارد شد، خلیفه به او گفت: «ای زید، تو در بصره خروج کردی و به جای این که خانه دشمنان ما را آتش بزنی، خانه عموزادگان‌ت را سوزاندی!»

۱. ابوعلی‌الرازی مسکویه، تجارب‌الاسم، ج ۴، ص ۱۱۴ - ۱۲۰.

۲. همان.

۳. مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۴. الکامل، ج ۵، ص ۴۲۱.

۵. صیون اخبار‌الرضا، ج ۲، ص ۲۳۳.

زید با خوشحالی گفت: «ای امیرالمؤمنین، من از هر جهت اشتباه کردم، ولی اگر بازگردم از خانه‌های دشمن ما آغاز می‌کنم.» مأمون خنده د و او را نزد برادرش امام رضا^۱ فرستاد.^۲

یاسر خادم، هنگامی که زید را نزد امام آوردند، امام به او فرمود: «تو فریب خورده‌ای که خداوند رحم فاطمه را پاک و پاکیزه قرار داده و آتش جهنم را برای فرزندانش حرام کرده! این مخصوص امام حسن و امام حسین است. خیال می‌کنی با معصیت خدا وارد بهشت می‌شوی و موسی بن جعفر که فرمانبردار خداست نیز داخل بهشت می‌شود. گمان می‌کنی که با نافرمانی او بدان می‌رسی.»^۳

نظر امام درباره نهضت‌های علوی

به نظر می‌رسد قیام‌کننده‌گان، شناختی از امام وقت نداشتند و در صفوف آنها، یک پارچگی نبود. به همین علت، با شکست مواجه شدند. علوبیان در بعضی جاها مانند یمن و ادریسیان در مغرب به حکومت رسیدند و به امام تقدیم نکردند. امام در مورد اصل قیام سکوت اختیار نمودند، ولی در مورد روش قیام‌کننده نظر خودشان را مطرح ساختند. امام می‌خواستند به رهبران آن، این نکته را گوش‌زد و تأکید کنند، قیامی که برای پیروزی آن هیچ‌گونه تضمینی وجود ندارد ممکن نیست در ایجاد آن مشارکت نمایند؛ زیرا امام می‌دانستند که قیام‌های ناگهانی و بدون تدارک مقدمات لازم، چیزی جز نابودی ندارد.^۴ روش امام در برایر زیدالنار و علوبیان دیگر و همچنین چگونگی نظر آن حضرت درباره روش قیام‌های علوبیان بر ضد عباسیان اهمیت دارد. امام با اعمال برادرش زید به طور قاطع مخالفت فرمود، اما مقصد آن حضرت از این مخالفت و نکوهش، این نبود که چرا او نافرمانی سلطان کرده و بر ضد او سر به شورش برداشته است! بلکه به سبب اعمال غیرمشروع او بود و امام، روش او را درست نمی‌دانستند، زیرا روشی غیرانسانی بود؛ و گرنه آن حضرت، نهضت‌های مخلصانه علوبیان را که به منظور مبارزه با ستم‌گران بربا شده بود، تأیید می‌کردند؛^۵ زیرا این نهضت‌ها تنها وسیله‌ای بود که پرده از چهره حقیقی حکومت‌های فاسد بر می‌داشت و امت را به خطاهای و تجاوزهای آنها آگاه می‌کرد. از این رو، امام در برخورد با برادرش زید، از قیام او بر ضد حکومت اظهار ناراحتی نمی‌کند، بلکه

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۳۳.

۳. تحلیلی از زندگانی امام رضا، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۴. همان، ص ۱۸۰.

او را نسبت به ارتکاب برخی اعمال که خلاف رضای الهی بوده، سرزنش و توبیخ می‌فرماید.^۱

رد مشارکت امام

همه امامان به‌ویژه امام رضا علیه السلام، از مطالبه حکومت و کوشش برای به دست آوردن سلطه از طریق اعمال قدرت خودداری می‌کردند و نه در قیام‌ها مشارکت داشتند و نه با آنها هم‌کاری می‌کردند. علت‌هایی که باعث می‌شد امام در این قیام‌ها حضور نیابند یا آنها را تأیید نکنند، عبارتند از:

۱. نداشتن نیروی ضربتی

نبوغ نیروی کوبنده و دلیر در مقابل حکومت وقت که در اختیار امام باشد، سبب اصلی این خودداری بود. این تعلیل، فرض و گمان نیست بلکه حقیقتی است که از شورش‌ها و قیام‌های علوبیان حاصل شده است.^۲

۲. نداشتن پایگاه فعال مردمی

بی‌شک حرکت در حد قیام و انقلاب، نیازمند وجود پایگاهی آگاه در میان مردم است که در جهت فرمان‌های رهبر حرکت کند و در کار و فعالیت، سستی نکند. امامان همواره با فقدان چنین پایگاهی مواجه بودند. پایگاه مردمی امامان پراکنده بود و افرادی نامنسجم و از نظر تفکر و هدف، ناهمانهنگ در آن قرار داشتند. لذا امامان نه در قیام‌ها شرکت می‌نمودند و نه مردم را به قیام دعوت می‌کردند.

۳. سخت‌گیری خلفاء نسبت به امامان

سخت‌گیری خلفاً به حدی بود که امامان در تقيه و خفا و زندان و یا زیر نظر آنها زندگی می‌کردند. خلفای هم‌عصر آنها (امویان و عباسیان)، همیشه سعی می‌کردند این آزادی عمل را از امامان بگیرند و آنها را در محدوده‌ای محصور یا زندانی نمایند و تمام حرکات آنها را به طور دقیق بازرسی کنند و از تمام رفتار آنها و مراقبت و جاسوسی نمایند تا آنها نتوانند با شیعیان ارتباط داشته باشند. امام رضا علیه السلام نیز حتی در زمان ولایت عهده‌ی، این گونه بودند. آن حضرت به شخصی که از ولایت‌عهدی امام خوشحال بود، فرمودند: «لاتشغل قلبك بهذا الامر ولا تستبشر به فإنه شئ لا يتم».^۳

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۸۲

۳. چهارده قرن تلاش شیعه ماندن و توسعه، ص ۸۹، چاپ سوم؛ شیخ مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۴۱.

امام این ولایت عهدی را یک مصیبت می‌دانستند و برای رهایی از این مصیبت، دعا می‌کردند. وقتی هنگام نماز عید امام فرمودند: «من مثل جدم پیامبر اکرم به نماز می‌روم» و مردم بیش از حد آن‌جا تجمع کردند، مأمون نتوانست تحمل کند، لذا امام را از رفتن و خواندن نماز منع کرد. این ارتباط متقابل برای مأمون تحمل ناپذیر بود. لذا دریافت که وجود امام برای حکومت خطر بزرگی است و اگر امام در میان باشد، رابطه او با مردم و بهویژه با علوبیان، قوی‌تر می‌شود. نقشه او این بود که رابطه او با علوبیان و مردم کم شود.

۴. جدول قیام کنندگان

قیام‌های علی‌یان پس از ولایت عهدی

ردیف	نام قیام کننده	سال قیام	محل قیام	نسبت با امام	علت قیام	سرانجام
۱	عبدالرحمن بن احمد... عمر بن علی ^{علیه السلام}	پس از ولایت عهدی امام (۲۰۷ قمری)	یمن	عمر بن علی ^{علیه السلام}	ظلم والیان	تسليم و عفو مأمون
۲	ابراهیم بن موسی بن جعفر	پیش و پس از ولایت عهدی امام رضا ^{علیه السلام}	یمن	برادر امام	به دست آوردن حکومت	کناره گیری بد ون در گیری

۵ قیام‌های غیرعلوی دوره مأمون

(سال ۱۹۵ قمری آغاز درگیری امین و مأمون)

ردیف	رهبران قیام	زمان و مکان	علت و سرانجام
۱	علی بن عبد الله سفیانی ^۳	سال ۱۹۵ قمری در شام	علیه امین و اخراج سلیمان استاندار امین بود و سرکوب شد
۲	حسین بن علی بن عیسیٰ بن ماهان	سال ۱۹۶ قمری در بغداد	علیه امین و معرفی مأمون بود و سرانجام سرکوب شد
۳	داود بن عیسیٰ	سال ۱۹۶ قمری در مکه و مدینه	استاندار امین به سبب عهدشکنی او عليه وی سورش کرد
۴	ابوعصام	۱۹۶ قمری طرابلس	علت نامعلوم، سرانجام سرکوب

١. الكامل، ج ٥، ص ٤٦٨؛ البداية والنهاية، ج ٩، ص ٢٤١؛ تاريخ طبرى، ج ٥، ص ١٦٣.

^٢ الكامل، ج ٥، ص ٤٢٢-٤٢٣؛ مروج الذهب: ج ٣، ص ١٣٩.

^٣ الكامل، ج ٥، ص ٤١٨؛ تاريخ طبرى، ج ٦، ص ٤١٥.

۵	نصر بن سیار بن شبت	سال ۱۹۸-۲۰۱ قمری، شام	علیه مأمون به علت کشتن امین ^۱ (۲۰۹ق) تقاضای صلح و امان
۶	زط(کولی، جت)	جنوب عراق، بصره، آغاز جنگ امین و مأمون	حرکت سیاسی ^۲ و استفاده از درگیری امین و مأمون . ناتوانی در سرکوبی و ادامه داشتن تا زمان مقتضم (تاریخ یعقوبی)
۷	بابک خرمی	بین کوههای آذربایجان و اران (۲۰۱ق)	حرکت دینی و سیاسی و استفاده از درگیری امین و مأمون ^۳ (الکامل، تاریخ طبری و مروج الذهب)
۸	حمزة بن عبدالله خارجي	سیستان تا سنده، از زمان هارون آغاز شد تا ۲۱۳ قمری	سیاسی و دینی، امر به معروف و نهی از منکر (تاریخ یعقوبی)
۹	رافع بن لیث	سمرقند، زمان هارون و مأمون	سیاسی ^۴ . (تاریخ یعقوبی)
۱۰	حرب بن عبیده	سیستان زمان مأمون ۱۹۹ قمری	سیاسی ^۵

نتیجه

پس از موفقیت مأمون در غلبه بر امین، تنها خطر جدی که خلافت عباسی را تهدید می‌کرد، قیام‌های علویان بود. این قیام‌ها در ابتدای دوره خلافت مأمون برای حکومت نوپای او در دسر زیادی درست کرد و در بیشتر قلمرو حکومت اسلامی، علویان دعوت به «الرضا من آل محمد» را مطرح ساختند. این قیام‌ها با وسعت زیادی که داشت، خطری اصلی برای حکومت عباسی به شمار می‌رفت و مأمون که دولت عباسی را در خطر انفراctions دید، چاره‌ای نداشت جز این که امام را به مرو احضار نماید و به اجراب او را ولی عهد خود کند و ایشان را «الرضا» نامد. وزیران و فرماندهان با او به ولایت عهده بیعت کردند و خطیبان جمعه نام او را در کنار نام مأمون در خطبه‌ها می‌آوردند. علاوه بر این، مأمون به نام امام سکه زد و با اجرای این سیاست، موفق شد شورش علویان را فرو نشاند.

۱. ولایت عهده امام رضا، ص ۴۴-۴۵، (از شماره یک تا پنجم به گفته این کتاب): الکامل، ج ۵، ص ۴۱۴-۴۳۲.

۲. الکامل، ج ۵، ص ۴۳۲.

۳. همان، مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۱۳۹-۴۴۱.

۴. خوارج در تاریخ، ص ۱۳۷-۱۳۴؛ تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ص ۶۶۷ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۵.

۵. همان.

۶. خوارج در ایران (تا اواخر قرن سوم)، ص ۸۰

پیش از ولایت عهدی، برخی شورش‌ها و از جمله قیام‌های ابوالسرایا سرکوب شده بود، ولی علوبیان هنوز حجاز و یمن را در اختیار داشتند و در عراق و جاهای دیگر، هر آن احتمال شورش می‌رفت. این قیام‌ها، قبل از مسأله ولایت عهدی امام رضا ع، هم از لحاظ شدت و هم از لحاظ تعداد بیشتر بود. به همین دلیل، تأثیر بهسزایی بر تصمیم مأمون گذاشت تا ولایت عهدی امام رضا ع را مطرح کند.

وقتی مأمون امام را از مدینه به مردو دعوت کرد، امام از نقشه او آگاه بود، لذا در آمدن به خراسان مقاومت کرد. مأمون هیأتی را به مدینه فرستاد تا آن حضرت را به زور به خراسان بیاورند. کیفیت خدا حافظی امام با پیامبر ص و خارج شدن از منزل و غیره، به مردم نشان داد که این سفر اجرایی است؛ حتی امام برای قبول ولایت عهدی هم شرط کردند که در امور حکومتی دخالت نداشته باشند؛ زیرا نمی‌خواستند مسئولیت جنایات حکومت را به عهده گیرند. این واکنش امام نشان می‌دهد که خلافت مأمون مشروعيت نداشت.

به هر حال، مأمون می‌خواست به دلیل جای گاه امام در میان علوبیان، از شدت و فزونی قیام‌های علوی و چالش‌های جدی برای خلافت، از ولایت عهدی استفاده کند. به همین دلیل، بعد از ولی عهد شدن امام، دیگر قیامی از طرف علوبیان صورت نگرفت. در حقیقت مأمون این گونه وانمود کرد که «رضا من آل محمد» که مردم را به او دعوت می‌کردند، اکنون ولی عهد است و دیگر دلیلی وجود ندارد که شورش کنند و اگر هم قیام نمایند، مردم به دعوت آنان پاسخ مثبت نخواهند داد، زیرا بهترین شخصی که شایستگی دارد مصدق «الرضا» باشد، در کنار مأمون قرار دارد و ولی عهد اوست.

فهرست مراجع

١. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، چاپ اول، منشورات الشریف رضی، و انتشارات المکتبه الحیدریه، قم، ۱۴۲۵ق - ۱۳۸۳ش.
٢. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی الکرم شیبانی، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق علی شیری، چاپ اول، دارالحیاء للتراث العربی بیروت، ۱۴۰۸ق، و دارالفکر، بیروت، ۱۹۷۹م.
٣. ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل، *البدایه والنہایه*، طبع اول، دارالحیاء للتراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
٤. ابوعلی الفضل، امین الاسلام، *اعلام الوری باعلام الهدی*؛ دارالمعرفه للطبعه والنشر، بیروت لبنان، ۱۲۹۹.
٥. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، *کشف الغمہ فی معرفة الائمه*، تحقیق علی فاضلی، مرکز الطباعة والنشر للمجمع العالمی لاهل البيت، تهران، ۱۴۲۶ق، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ش.
٦. اسحاقی، سیدحسین، پیشوای مهر سیری بر زندگانی امام هشتم، چاپ دوم، انتشارات خادم الرضا، (مرکز پژوهش های صدا و سیما)، ۱۳۸۴ش.
٧. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبین*، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، نشر صدوق، و منشورات الشریف الرضی.
٨. اصفهانی، عمادالدین، *مجموعه زندگانی چهارده معصوم*؛ چاپ هفتم، نشر طلوع، ۱۳۶۴.
٩. العبادی، احمد مختار، *فی التاریخ العباسی والفااطمی*، مؤسسه شباب الجامعه اسکندریه، بی تا.
١٠. الله اکبری، محمد، عباسیان از بعثت تا خلافت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۱.
١١. الليشی، سمیره مختار، *جهاد الشیعه فی العصر الاول العباسی*، هیأت انصار اهل بیت، ۱۳۶۴.
١٢. ترابی، احمد و محمدجواد، معینی، امام علی بن موسی الرضا، منادی توحید و امامت، بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ دهم، مشهد، ۱۳۸۵ش.
١٣. جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه سیدمحمد تقی آیت الله، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر تهران، ۱۳۷۷.

۱۴. جعفری، یعقوب، خوارج در تاریخ، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ، ۱۳۷۶.
۱۵. جعفریان، رسول، از پیدایش اسلام تا ایران، انصاریان، قم.
۱۶. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم، چاپ دوم، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۲.
۱۷. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۸۶.
۱۸. حر، سیدحسین، امام رضا و ایران، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۶.
۱۹. حسن ابراهیم، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه قاسم پاینده، چاپ دوم، انتشارات جاویدان، تهران.
۲۰. حسینی، جعفر مرتضی، زندگی سیاسی هشتادین امام، ترجمه دکتر خلیل خلیلیان، چاپ بیستم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ش.
۲۱. حسینیان، روح الله، چهارده قرن تلاش شیعه (ماندن و توسعه)، چاپ سوم، انتشارات مرکز استاد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴ش.
۲۲. حکیمی، محمدرضا، امام در عینیت جامعه، چاپ نهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۲۳. خضری احمد، حسن، دولت زیدیه در یمن، ترجمه احمد بادکوبه هزاوه، چاپ اول، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۰.
۲۴. رفاعی، احمد فرید، عصرالمأمون، قاهره(بی نا)، ۱۳۶۴ق.
۲۵. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۷.
۲۶. سولا اصغری، اسد؛ نگرشی بر حکومت مأمون؛ چاپ اول، انتشارات شیخ صفی الدین، ۱۳۸۰.
۲۷. صدوق، محمدبن علی بن الحسین، علل الشرایع، چاپ اول، مؤسسه دارالحجج للشقافه، قم، ۱۴۱۶ق.
۲۸. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه قاسم پاینده، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۳.
۲۹. عادل ادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازدهگانه، ترجمه دکتر اسدالله مبشری.

۳۰. عرفان منش، جلیل، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مسرو، بنیاد پژوهش‌های اسلامی مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲ش.
۳۱. فضل الله، محمدجواد، تحلیلی از زندگانی امام رضا، ترجمه محمد عارف صادق، چاپ دوازدهم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۸۵.
۳۲. کرمانی، احمد مشکات، تاریخ تشیع در ایران، تهران، انتشارات هادی مشکات، ۱۳۵۸.
۳۳. کلینی، ابو جعفر محمدبن یعقوب؛ *الأصول من الكافي*، مکتبه الصدق، تهران، ۱۳۸۱ق.
۳۴. لیثی، سمیره مختار، جهاد شیعه در دوره اول عباسی، ترجمه محمد حاجی تقی، ضمیمه گفتار سیدعلی خامنه‌ای.
۳۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تصحیح محمدباقر بهبودی، المکتبه‌الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۵ق.
۳۶. محمد سهیل طقوش، دولت عباسیان، ترجمه حجت‌الله جودکی با اضافاتی از رسول عجفریان (ویراست دوم)، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۵.
۳۷. مرتضوی، سیدمحمد، ولایت عهدی امام رضا، چاپ اول، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۸۵.
۳۸. مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، چاپ اول، نشر گستره، تهران، ۱۳۶۳.
۳۹. مسعودی، علی بن حسین بن علی، مروج الذهب، طبع الثانی، منشورات دارالهجره، قم، ۱۳۶۳ش.
۴۰. مسکویه، ابوعلی الرازی، تجارب الاسم، تحقیق دکتر ابوالقاسم امامی، چاپ اول، دارالسروش للطبعه و النشر، تهران، ۱۳۷۶.
۴۱. مفتخری، حسین، خوارج در ایران (تا اواخر قرن سوم)، چاپ اول، انتشارات کومش، تهران، ۱۳۷۵ش.
۴۲. مفید، محمدبن محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، چاپ هفتم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۸.